



زیر نظر علیرضا لبش

زیر ذره بین

آثار رسیده شما

سفر میکروب

عیسی فتاح

داستان میکروب نوشته عیسی فتاح، یک داستان علمی تخیلی میکروسکوپی است. در این داستان یک میکروب مانند آدم احساس و عمل می کند و گروه میکروبها مانند یک گروه خرابکار در بدن نشان داده شده اند.

در داستان علمی تخیلی از خیال و فانتزی استفاده می شود؛ یعنی اتفاقاتی که شاید در جهان واقعی اتفاق نیفتد در دنیای خیال اتفاق می افتد. همچنین این نوع داستانها وجه علمی هم دارند؛ یعنی اتفاقات داستان براساس مفاهیم علمی شکل می گیرد. این داستان نیز بر اساس علم پزشکی و میکروب شناسی شکل گرفته است.

برای نوشتن یک داستان علمی - تخیلی به رویا و خیال بافی و مطالعه علمی نیاز دارید. پس همین حالا دست به کار شوید. یک کتاب علمی بخوانید و خیال پردازی کنید. بعد داستانهای علمی و تخیلی را که نوشته اید برای ما بفرستید.

اگر من را می دیدید. داشتم می گفتم، با خرید یک کامیون گلوکز از دوستان کتیف و با جعل مدارک "ورود به سلول" از آن گذشتیم. سپس به دفتر کار رئیس رفتیم و سم خود را در جایی گذاشتیم که مرکز فرمان و پخش انواع دستورات بود. سپس با کامیون در را شکستیم و از نگرانی فرار کردیم. سپس به مرکز فرار رفتیم که همان مانه شماس و با فشردن دکمه انفجار خارج شدیم، ولی من شل و پل شده و دیگر توانایی تولید سم را نداشتم. این بود داستان سفر من.

سالها از آن سفر پر پیچ و خم می گذرد. آن زمان من ناشناخته بودم و سفرهای زیادی برای پیش رفتن با دوستهایم می کردیم. هیچ گاه یکی از اولین سفرهایم یادم نمی رود. آن روز کودکی را با هم دیدیم. با اسیم یا همان که شما انسانها به آن قاصدک می گوئید، روی لبهایم نشستیم و مانند غواصی از دیوار لب او به آب پریدم. اولش بلد نبودم، خوردم به یک لوله ای که سفت بود: تق، تق، تق، آخ سپس دوستان مرا گرفتند. من لهیده شده و به غلط کردن افتاده بودم. آخ

۲۸

نوجوان

دوره ۱۳۹۲

تصویرگر: مجتبه بابایی



گلچین

خواستگاری ماه از خورشید خانم

آرین سعیدی / تهران

هنگامی که آقای ماه می‌خواست به خواستگاری خورشید خانم برود، شب چهاردهم بود و ماه بسیار به خود رسیده بود و چهره کاملش بود. او به مانند شاه‌دامادی امیدوار برای خواستگاری به خانه خورشید خانم رفت. خورشید خانم بسیار خجالتی، از خجالت سرخ شده و روز گرم و نورانی و دلچسبی را به همراه خود آورده بود. آن‌قدر نورانی بود که می‌توانستیم پر رنگ شدن تپه و چاله‌های ماه را در صورتش ببینیم. پس از گذشت مدتی در حالی که کمی از داغی

خورشید خانم کم شده بود خودش برای تعیین مهریه پیش‌دستی کرد و گفت: «اولاً بنده ۱۲۵۶ ستاره می‌خواهم که هنگام تنهایی همدم و همراه من باشند. بعد سی سیاره که دل مادر من، منظومه شمسی را وسعت بدهند. در ضمن برای خورشید گرفتگی یا ماه گرفتگی احتیاجی به اجازه شما ندارم. همین طور پانصد ششصد قطعه هم فولاد باشد، بد نیست که هنگام عصبانیت با ذوب کردن آنها خود را تخلیه کنم.» جناب آقای ماه که مانند بیشتر دامادها، بی‌خانه، بی‌ماشین و بی‌پول بود، نتوانست شرط‌ها و مهریه پیشنهادی خورشید خانم را بپذیرد. پس با لب‌های آویزان و شکست خورده، به خانه خود در خیابان آسمان سوم بازگشت.

گلی بودم

ارشیا رای رامش / تهران

گلی بودم تنها در آرزوی یک دوست دوستی که مرا بفهمد چه یک نهال و یک سرو باشد چه یک درخت سبز بید باشد اما حیف ... حیف که گلی پژمرده هستم که الآن در سطل آشغال نشسته‌ام

چشم‌ها

سید علی قرشی

چشم‌ها ساکت‌اند اما اگر در کشان کنی دنیا را به آتش می‌کشد.

نمکدان

غرق

یک نفر می‌خواست یک ماهی را خفه کند هی سر ماهی را زیر آب می‌کرد و در می‌آورد.

بازی کله‌پزها

یک نفر به کله‌پزی رفته بود. فروشنده از مشتری پرسید: «آقا چشم بذارم؟» مشتری: «بله، ولی اول بذار قایم بشم.»

مورچه‌ها

کمک خلبان: خلبان نگاه کن، آدم‌ها از این بالا مثل مورچه می‌مانند.

خلبان: چیزهایی که تو می‌بینی همان مورچه‌اند چون ما هنوز پرواز نکرده‌ایم!!!!!!

سروناز محمودی / اصفهان

به شرط چاقو

یک نفر بادنک‌فروش بعد از مدت کوتاهی ورشکست شد؛ چون بادنک‌هایش را به شرط چاقو می‌فروخت.

دریا کریمی / تهران

